

بانک جهانی: اهداف، رویکردها و نتایج

فریده ثابتی

چهارشنبه دوم مرداد هشتاد و هفت

مقدمه:

در این نوشته سعی خواهیم کرد بانک جهانی را همان گونه که هست، و نه آن گونه که ادعا می شود، مورد بررسی قرار دهیم. در این کار نقش این نهاد اقتصادی را در رابطه با بحران بدهی ها، فقر فزاینده در کشورهای به اصطلاح جنوب و ارتباط تنگاتنگ آن با سیاست های کنسرن های مالی و در این جا بانک جهانی را مورد توجه قرار می دهیم.

بانک جهانی در یک گروه با مجموع پنج عضو شامل (IBRD) بانک بین المللی برای نوسازی و توسعه با ۱۸۵ کشور عضو، (IDA) موسسه توسعه بین المللی با ۱۶۶ عضو، (IFC) بنگاه مالی بین المللی با ۱۷۹ عضو، (MIGA) آژانس بین المللی تضمین سرمایه گذاری های چند جانبه با ۱۷۱ عضو و (ICSID) مرکز بین المللی در تسویه حساب مشاجرات بین المللی با ۱۴۳ عضو، به فعالیت مشغول است و خود و اهدافش را چنین تعریف می کند: "بانک جهانی یک منبع حیاتی کمکهای مالی و تکنیکی برای کشورهای در حال رشد در سراسر جهان است که در ایجاد آن دونهاد (IBRD) بانک بین المللی برای نوسازی و توسعه و (AID) موسسه توسعه بین المللی همکاری کرده اند. این دو نهاد نقش مهمی در هدف ما در رابطه با کاهش فقر جهانی و بالاتر بردن سطح زندگی بازی می کنند. ما با هم وام های کم بهره، اعتبارات غیرانتفاعی و اعطای امتیاز را برای کشورهای در حال رشد جهت تعلیم و تربیت، بهداشت، زیرساخت ها، ارتباطات و مقاصد دیگر* فراهم می کنیم." در ادامه خواهیم دید که آیا واقعا بانک جهانی چنین اهدافی را دنبال کرده و می کند و یا همان طور که آمده مقاصد دیگری را دنبال می کند که در این تعریف نیامده است.

بانک جهانی نقشی کلیدی در جهانی سازی فزاینده نظام سرمایه داری دارد. ما نفس کار، سیاستها و اعمال موسسات مالی بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی را در مورد گسترش جهانی شدن بهتر می توانیم درک کنیم. اساس این موسسات و مفهومی که از آنها به ذهن می آید با اهداف واقعی آنها از زمین تا آسمان فاصله دارد. جهانی بودن و بین المللی بودن در واقع به معنای جهانی و بین المللی کردن سیاستهای راهبران این نهادها است؛ یعنی جهانی کردن سیاستهای سرمایه های بزرگ برای بلعیدن تمام جهان، برای کسب سودهای ویژه، برای شریک شدن در ارزش اضافی تولید شده در سراسر جهان و برای دیکته کردن اهداف آنها به کل اقتصاد جهان و تبدیل آن اهداف به اهداف جهانی.

این به مفهوم حاکم شدن سرمایه های فراملیتی بر اقتصاد جهان است که از قرن ۱۹ آغاز شده و اکنون به درجه بالای پیشرفتگی اش رسیده است. بنابراین، سرمایه ملی و بورژوازی ملی و نظایر اینها دیگر معنایی ندارد. اکنون کوچک ترین واحد بهره برداری خواه تولیدی یا خدماتی در زنجیره وسیع جهانی قرار دارد و رشد هر کدام از آنان به مفهوم گسترش این سیستم زنجیره ای است، گرچه در اساس با رشد نظام دانه های کوچک زنجیره به نفع دانه های بزرگ از هم پاشیده و در هم ادغام می شوند و به سمت یکدست شدن پیش می روند و به صورت شعبات سرمایه مادر در می آیند و

تمرکز سرمایه را تقویت و تشدید می کنند. در کنار بی معنا شدن سرمایه ملی، بازار ملی در سایه بازار جهانی قرار می گیرد، استحاله می یابد و به زائده بازار جهانی تبدیل می شود، چنان که به عنوان مثال بازار ایران برای تعیین قیمت-های روزانه کالا هر صبح منتظر تغییرات ارز در بازار جهانی و قیمت های جهانی است.

بانک جهانی به عنوان یک موسسه مالی نقشی عمده در تغییر استراتژی و سیاست سرمایه بازی کرده و می کند. سیاستی که می بایست جانشین سیاست استعماری مستقیم قدیم شود و شکل جدیدی از استعمار پوشیده و ملبس به دموکراسی بورژوازی را عرضه دارد، شکلی که به استعمار جدید معروف شده است. این پدیده برای سرمایه و خودگستری آن ضروری بوده است. سرمایه برای گسترش خود و برای جلوگیری از کاهش نرخ سود، به مواد خام و نیروی کار ارزان نیاز داشت. می بایست بازارها گسترش یابد و جهانی شود. می بایست برای کنترل منابع، کنترل سیاسی غیرمستقیم و اگر لازم شد مستقیم به کار گرفته شود. در این فرایند، تقسیم کار بین المللی و صدور سرمایه نیز جایگاه مناسب خود را پیدا می کند و نهادهای مالی مناسب نیز ایجاد می شود که بانک جهانی از آن گونه است. ریاست بانک را همواره آمریکاییان به عهده دارند و کشورها برای گرفتن وام ملزم به پذیرش سیاست اقتصادی دیکته شده توسط بانک هستند. البته وام ها تنها برای طرح های پیشنهادی بانک جهانی پرداخت می شود نه برای رفع نیاز کشور وام گیرنده.

تاریخچه بانک جهانی

اگرچه برای تاریخچه تاسیس بانک جهانی به نشست برتون وودز در دوران بعد از جنگ دوم جهانی استناد می شود، طرح آن حتی قبل از جنگ جهانی اول وجود داشت و توسط وودرو ویلسن (Woodrow Wilson)، دموکراتی که در سال ۱۹۱۲ به ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا انتخاب شد، فرموله و به کنگره آمریکا ارائه شده بود. در این زمان با توجه به شرایط جهانی ناشی از جنگ، ویرانی زیربنای اقتصادی و خوابیدن چرخ های تولید در اروپا، کل سرمایه های آمریکایی به سمت تولید هرچه بیشتر هدایت شد. برای این که اعتصابات کارگری برای افزایش حقوق و شرایط بهتر کار مانعی در این راه ایجاد نکند و چرخ تولید برای لحظه ای متوقف نشود، خود کارفرماها به صورت دستوری به بالا بردن دستمزد و حقوق اقدام کردند. جنگ و زندگی جنگی را در حقیقت تولیدات آمریکا پیش می برد و در عین حال جنگ وسیله رونق اقتصاد آمریکا و رشد سرمایه های آمریکایی بود. در چنین حالتی اگر بدون دخالت آمریکا و بدون تضمین بازار برای کالاهای آمریکایی و سرمایه آمریکایی که با انبوه تولید متورم و متورم تر می شد جنگ پایان می یافت، بحران شیرازه هستی سرمایه آمریکایی را به لرزه در می آورد و عواقبش نامعلوم بود. به همین سبب، در ۸ ژانویه ۱۹۱۸، آن گاه که زمزمه پایان جنگ در گرفته بود، آمریکا ناگهان صلح طلب شد و ویلسون برای پایان دادن به جنگ و برقراری صلح در اروپا از کنگره آمریکا مجوز خواست!! او همراه با این خواسته خواهان اصلاحات قضایی شد تا کارها به خوبی پیش برود. یک تیم ۱۵۰ نفره در این زمان روی استراتژی سیاسی آتی آمریکا کار می کرد و ماحصل آن چیزی بود که ویلسون به کنگره اعلام کرد و در آن مسائل تجارت آزاد، موافقت نامه های باز، دموکراسی و خودتصمیم گیری در مرکز توجه قرار داشت. سخنرانی او با ۱۴ نکته فرموله شده بود که عبارت بودند از:

- بازکردن مرزهای اقتصادی و ایجاد شرایط لازم برای تجارت بین ملل به صورت آزاد، چیزی که بعد از جنگ جهانی دوم به شکل موافقت نامه تعرفه و تجارت جهانی درآمد.

- آزاد کردن مطلق دریاها و آزاد در خارج از محدوده معین سرزمین ها در زمان صلح و جنگ؛ چیزی که علاوه بر تسهیل

امرانتقال کالا، مجوز دخالت ناوگان های دریایی آمریکا وناتو را در آب های آزاد سراسر جهان برای حمایت از تجارت آزاد وامکان دخالت سریع آمریکا در اقصی نقاط جهان را هنگام به خطر افتادن منافع سرمایه، که آن را منافع آمریکا می خوانند، فراهم کرد.

- اعلام تنگه داردانل به عنوان یک گذرگاه آزاد برای عبور کشتی ها و تجارت بین المللی

- نگرستن غرامت از آلمان به عنوان آغازکننده جنگ. این بند ناشی از آینده نگری آمریکا برای پیش برد استراتژی خود بود تا در جنگ های آتی که آمریکا برای گسترش هژمونی خود و جهان گستری هرچه بیشتر سرمایه در اقصی نقاط جهان برپا می کرد، هنگام بازسازی زیرساخت های اقتصادی و فرهنگی و ترمیم خرابی ها و غرامت ضایعات مالی و جانی به مردم درگیر در جنگ، سخنی از غرامت به میان نیاید. و در عین حال آمریکا بتواند مازاد انباشت سرمایه خود را به صورت وام، سرمایه گذاری های مستقیم و غیر مستقیم، کمک های فنی و تخصصی و غیره به کار ببندازد و بحران را از خود دور کند. به عنوان نمونه می توانیم به سرنوشت عراق توجه کنیم و ببینیم این سیاست چگونه به اجرا در می آید و چه آینده ای دارد. - شکل گیری یک موافقت نامه عمومی ملل برای دادن تضمین استقلال سیاسی به همه ملل کوچک و بزرگ، چیزی که بعدها در شکل سازمان ملل اعلام وجود کرد و با ایجاد حق وتو، حق ملل و حق تصمیم گیری آنها رابه مضحکه تبدیل کرد. - موادی در مورد دخاتمه دادن به اشغال در کشورهای مختلف از جمله روسیه، ایتالیا، مجارستان، رومانی، صربستان، مونته نگرو و فرانسه.

این سخنرانی و نکات مطروحه در سال ۱۹۱۹ در جریان کنفرانس صلح پاریس مبنا قرار گرفت و ویلسون به خاطر کوشش هایش برای صلح به دریافت جایزه صلح نوبل نایل شد. وی گفت " ما برای این هدف وارد جنگ شدیم که دنیا را به سوی صلح هدایت کنیم!!"

چنان که می بینیم پاشنه آشیل این سخنرانی همان ۵ بند اول است که بیانگر علایق سرمایه مالی آمریکا در رابطه با مردم سرزمین های تحت سیطره استعمار قدیم و سایر نقاط جهان بود تا اولاً راه فرار از بحران سرریز انباشت سرمایه در آمریکا را با ایجاد مکان های لازم برای صدور آن و نفوذ اقتصادی آمریکا به جای استعمار مستقیم منفور اروپایی فراهم آورد. جلوی رشد جمهوری تازه تاسیس شوراها در روسیه را بگیرد و حرکت آن را در مسیر سرمایه داری تسهیل کند و گام به گام جای پای آمریکا را به عنوان رهبر امپریالیسم جهانی محکم سازد و بریتانیا را به داشتن نقش دوم تنزل دهد. اولین گام موفق آن صلح برست- لیتوفسک بود که به یاری آن سرمایه اولین گام پیروزمندانه خود در مبارزه علیه انقلاب را جشن گرفت.

کنگره آمریکا قول داد که برای همه کشورهای در حال رشد جریان آزاد کالا را از طریق مرزهای ملی، خصوصی کردن امور دولتی، کوچک سازی نقش اقتصادی دولت و حذف کمک های دولتی تضمین کند.

قابل ذکر است که تا قرن ۱۵ فعالیت های اقتصادی اغلب محلی بود. کالاها در محل تولید به مصرف می رسید و دیده شدن مردم بیگانه نادر بود و اگر بود معمولاً به سه طریق انجام می گرفت:

۱- از طریق حمله نظامی به کشورهای دیگر که با غارت و برده گیری همراه بود.

۲- از طریق سفر و جهانگردی و اکتشافات جغرافیایی که می شود از وایکینگ ها و مارکوپولو نام برد. مردم در این دوران مسافت طولانی را با کشتی سفر می کردند و با پشت سرگذراندن خطرات دریایی به سرزمین های جدید می رسیدند.

۳- از طریق تجارت، مردم به کشورهای دیگر سفر می‌کردند. برای صدها سال چینی‌ها و عرب‌ها در آسیا و خاورمیانه و آفریقای شمالی تجارت می‌کردند. از سال ۱۴۹۲ فعالیت‌های استعماری آغاز گردید. در سال ۱۴۹۵ کریستف کلمب برای تجارت و رسیدن به هند به سفر دریایی پرداخت. از همین سال فعالیت‌هایی آغاز شد که پیش‌زمینه آغاز سیاست استعماری بود. این فعالیت‌ها شامل کشف و دریافت این نکته بود که چه چیزهایی در کجاها تولید می‌شود و چه مواد معدنی و کشاورزی و طبیعی در کجاها وجود دارد. از اواخر قرن ۱۵ قدرت‌های اروپایی برای کشف مناطق در آفریقا و آسیا و امکانات موجود در آن‌ها پول اختصاص می‌دادند و هیئت‌های اکتشافی را تأمین مالی می‌کردند. بعد از اکتشاف نوبت بهره‌برداری بود. مناطقی را که آن‌ها کشف می‌کردند در حقیقت مردمی بودند که گاه نظام‌های پیشرفته اقتصادی و اجتماعی داشتند. اما اروپائیان با تخریب این بنیان‌های پیشرفته، سیاست استعماری خود را پیش می‌بردند و آن را اشاعه تمدن می‌نامیدند. بدین طریق از قرن ۱۵ میلادی به مدت ۴ و نیم قرن به ترتیب اسپانیا، پرتغال، انگلیس، فرانسه، هلند، بلژیک، آلمان، ایتالیا و سپس آمریکا و ژاپن، در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین برای حرکت کالاها و سرمایه و تقسیم نیروی کار دست به اقدامات زیر زدند:

در این زمان در ایران، فیلیپین، هند و سایر کشورها مراکز نساجی پیشرفته‌ای نسبت به زمان خود وجود داشت. اروپاییان با ایجاد مانوفاکتورهای نساجی تولیدات ارزان‌تر خود را به کشورهای مستعمره سرازیر کردند. صنایع بومی این مناطق که قدرت رقابت با تولیدات اروپایی را نداشتند از بین رفتند و مردم این مناطق به تولید محصولات و موادی مجبور شدند که صنایع اروپایی به عنوان ماده اولیه به آن‌ها نیاز داشت.

برای به دست آوردن محصولات معدنی به ویژه طلا مهم‌ترین قدرت استعماری آن زمان اروپا یعنی اسپانیا، کریستف کلمب را روانه کارائیب و آمریکای لاتین کرد. میلیون‌ها مردم بومی این مناطق برای توسعه اروپا در اثر بیماری در معادن جان سپردند. با رشد صنعت در اروپا نیاز به موادی چون مس و بوکسیت بالا رفت و تهیه آن آمریکای لاتین و آفریقا را که منبع این مواد معدنی بودند به ویرانی کشید که این روند، هرچند به شیوه‌ای دیگر، هنوز ادامه دارد.

تقاضای اروپا برای مواد لوکس چون شکر، قهوه، کاکائو، چای و موز و به ویژه کتان برای انگلیس سبب تخریب جنگل‌های انبوه و اختصاص زمین‌ها برای کشت این مواد شد. اولین بار در سال ۱۵۳۰ پرتغالی‌ها در برزیل برای تولید شکر دست به تخریب جنگل زدند و این امر تا به امروز هم در آمریکای مرکزی ادامه دارد. امروزه میلیون‌ها هکتار جنگل برای تولید کاغذ، کشت سویا برای پرورش گاو و غیره در ادامه همان راه تخریب می‌شود و با از بین بردن سدهای طبیعی در برابر جریان سیل و طغیان دریا سبب بلایای طبیعی می‌شوند. هم‌چنین میلیون‌ها کشاورز با از دست دادن زمین‌های کشاورزی بیکار شده روانه شهرها می‌شوند و فقر و فاقه گسترش می‌یابد. تجارت استعماری تا قرن ۱۹ ادامه داشت تا این که شرکت‌های بزرگ اروپایی و آمریکایی و ژاپنی جایش را گرفتند و استعمار جدید به قولی با پنبه سرمی برد و دیگر نیازی به مستعمره سازی مستقیم نمی‌بیند اما اگر برای منافع سرمایه لازم ببینند از اشغال سرزمین‌های دیگر ابائی ندارند. سیاست استعماری ۱۳ میلیون انسان آزاد غرب آفریقا را به برده تبدیل کرد و تجارت برده یکی از منابع اولیه انباشت سرمایه برای صنعت اروپا شد. امروزه ۶۰ کشور به ویژه در آفریقا به چنان فقر و فلاکتی افتاده‌اند که بدون کمک خارجی قادر به ادامه زندگی نیستند و کمک‌های خارجی که معمولاً توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انجام می‌گیرد نه به خاطر انسان دوستی بلکه فراهم کردن زمینه برای تأمین منافع بیشتر است

و پی‌آمدش یعنی فقر بیشتر برای توده‌های مردم.

پیامدهای جنگ جهانی دوم و نقش ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی

بعد از پایان جنگ جهانی دوم است که می‌بینیم کوشش‌ها در این زمینه به ثمر می‌رسد. در کنفرانس برتون وودز در همپشایر انگلیس برای سیستم تجارت جهانی و تکامل اقتصادی جهان در دهه بعد از جنگ تصمیم‌گیری می‌شود. در این زمان، انگلیس در اثر جنگ رهبری اقتصادی - سیاسی خود را از دست می‌دهد و آمریکا به عنوان قدرت جدید مطرح می‌شود. بنابراین، خواهان این است که نظم مورد نظر خود را در سیستم ارزی و تجارت جهانی پیاده کند تا فشار از نظام بانکی آمریکا برداشته شود و شرایط برای بهره‌یابی سرمایه‌های مالی و صنعتی آمریکا فراهم آید تا از خطر یک بحران مالی و سرریز انباشت در آمریکا جلوگیری شود. در این کنفرانس، آمریکا و انگلیس نظرگاه‌های اقتصادی مورد نظر خود را با نظریات وایت و کینز به پیش می‌برند. این دو نظریه پرداز آمریکایی و انگلیسی می‌خواستند با توجه به شرایط جهان در فاصله دو جنگ اصلاحات اقتصادی انجام دهند - در فاصله بین دو جنگ، سرمایه داری بحران عظیمی را تجربه کرد. در جمعه سیاه ۱۹۲۹ بحران بورس وال استریت سبب شد که هزاران موسسه اعتباری سقوط کنند. سپس موج بحران به اروپا رسید و بانک‌هایی را که با اعتبارات دلاری قرض گرفته از بانک‌های آمریکا کار می‌کردند، دربرگرفت. هنوز موج این بحران فرونشسته بود که بحران ارزی سپتامبر ۱۹۳۱ پیش آمد. انگلیس مجبور شد بعد از ۳۰۰ سال سلطه بر اقتصاد جهانی جایگاهش و استاندارد طلا را از دست بدهد، سلطه‌ای که در آن پوند انگلیس وسیله پرداخت جهانی شناخته می‌شد و لندن نیز مرکز تجارت بین‌المللی بود. زیرا طلاها در ازای خرید جنگ افزار از آمریکا توسط کشورهای درگیر در جنگ به آمریکا سرازیر شد و در نتیجه آمریکا صاحب بزرگ‌ترین ذخیره طلای جهان شد و توانست تنها کشوری شود که اسکناس‌هایش یعنی دلار دارای ارزش واقعی بالاست. قابلیت تبدیل دلار به طلا ثابت ارزش دلار را برخلاف سایر ارزها تضمین می‌کرد و امکان تبدیل سایر ارزها به دلار را قابل قبول می‌نمود. بحران در ۱۹۳۲ به تجارت جهانی راه برد و در ۱۹۳۳ به بحران ارزی تبدیل شد. پی‌آمد بحران اقتصادی به بیکاری‌های توده‌ای و سپس به ظهور فاشیسم انجامید - وایت و کینز طرح‌های جداگانه‌ای برای سیستم مالی و تجاری جهانی تهیه دیده بودند. در مرکز پیشنهاد وایت آمریکایی یک صندوق بین‌المللی قرار داشت که می‌باید وام می‌داد. پول لازم را از کشورهای عضو و قرض‌دهندگان احتمالی تامین می‌کرد. او یک ارز بین‌المللی را پیشنهاد می‌داد و طرحی برای یک سیستم بین‌المللی داشت. هیأت انگلیسی با طرح کینز پیشنهاد یک انستیتوی تکنوکرات و یک بانک مرکزی جهانی را می‌داد که پول بگیرد و پول قرض بدهد و یک ارز مصنوعی را در کنارش مطرح می‌کرد. موقعیت مسلط اقتصادی آمریکا این امکان را برایش فراهم آورد که به یک کشور هدایت‌کننده تبدیل شود که وسیله پرداخت بین‌المللی‌اش را نیز خود چاپ می‌کند. صنایع‌اش نیز برخلاف صنایع کشورهای اروپایی در جریان جنگ تخریب نشده بود بلکه برای روشن نگه داشتن شعله جنگ تنها به صنایع نظامی تغییر یافته بود که دوباره به راحتی قابل تبدیل به صنایع سازنده لوازم مصرفی بود که تبدیل نیز شد. پول انباشت شده اکنون نیاز به مصرف داشت تا به بحران در آمریکا دامن نزنند و اروپای ویران شده بهترین گزینه بود. مجموعه این شرایط در کنفرانس برتون وودز به بار نشست. در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۶ بانک جهانی برای وام دهی به اروپا با توان ۱۲ میلیارد دلار کارش را به طور رسمی آغاز می‌کند و در فاصله ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۰ مبلغ ۵/۸ میلیارد دلار وام می‌پردازد. در عرصه سیاسی، آمریکا خود را حامی مبارزات آزادی بخش

ملی از قید استعمار نشان می دهد و سپس با سرمایه های آمریکایی آن کشورها را تسخیر می کند و با ایجاد وابستگی اقتصادی آن ها از طریق سرمایه گذاری های خارجی و کمک های تکنیکی و مهارتی، اهداف سرمایه را بهتر از استعمار مستقیم پیش می برد، یعنی با استثمار اقتصادی مستعمره های سابق و هم چنین کشورهای غیرمستعمره حتی استقلال سیاسی ظاهری آن ها را در کنترل خود می گیرد. به طور نمونه در ملی شدن نفت در زمان دولت مصدق در ایران، جانب ایران را می گیرد تا رقیب کهنه کار انگلیسی را از میدان به در کند و خود جای آن را بگیرد. اما به محض این که احساس خطر می کند با انجام کودتا مصدق را از سر راه بر می دارد که بعد از ۵۰ سال به آن اعتراف می کند. و کودتاهای بیشمار دیگری که با عمده کردن خطر کمونیسم در سایر نقاط جهان در رابطه با دولت های اندک رادیکال انجام می دهد که در این مورد به طور نمونه می توانیم از کوشش های مداوم در براندازی ناصر در مصر و آئنده در شیلی نام ببریم.

امروزه در تصمیم گیری های بانک جهانی بیشترین نقش را آمریکا دارد (۱۸/۰۲٪). پس از آمریکا، به ترتیب ژاپن (۷/۸۲٪)، آلمان (۶/۰۴٪) و فرانسه و انگلیس (هرکدام ۵/۷۹٪) قرار دارند.

فعالیت ها و اهداف بانک جهانی

بانک جهانی با ده هزار کارمند در ۱۰۹ کشور از ۱۸۵ کشور جهان شعبه دارد و از دهه ۱۹۶۰ به عنوان بزرگ ترین وام دهنده جهان سالانه بیش از ۲۰ میلیارد دلار وام پرداخت می کند و اهداف و منافع سرمایه را در جهان پیش می برد. همین جا لازم می بینم توضیح دهم که بانک جهانی سالانه تنها از کشورهای آمریکای لاتین ۴۰ میلیارد دلار بابت بهره وام های قبلی می گیرد و نیمی از آن یعنی ۲۰ میلیارد آن را به عنوان وام دوباره به همین کشورها یا کشورهای دیگر می پردازد. یعنی هیچ چیزی از کیسه بانک جهانی پرداخت نمی شود. درحقیقت سرمایه گذاری های خارجی را ترویج می کند. وسیله ترقی شرکت های آمریکایی در جهان است. هر دلارش به ۱/۳۰ دلار تبدیل می شود، یعنی ۳۰ درصد سود به دست می آورد. در سطور آتی خواهیم دید که میزان سود در عمل بسیار فراتر از این مقدار است. باید پرسید این وام ها در چه زمینه هایی به مصرف می رسند و چه نفعی از آن ها نصیب مردم کشورهای وام گیرنده می شود؟ آیا ترازنامه آن ها مثبت بوده و توانسته نقشی در بهبود زندگی مردم داشته باشد؟ برای پاسخگویی به این سؤال به شرح نمونه هایی از اقدامات بانک جهانی می پردازیم:

از جمله فعالیت هایی که بانک جهانی آن را به عنوان اهداف خود در کشورهای درحال رشد نام می برد کوشش در زمینه اهداف ساختاری است که از جمله مهم ترین آن ها در زمینه تولید انرژی است و پروژه های سد سازی جزو اولین اهداف بانک جهانی بوده است که اکنون نگاهی به این پروژه ها می اندازیم تا به درجه اهمیت آن و تاثیرات انسانی و محیطی آن آشنا شویم.

- پروژه های سدسازی بانک جهانی در تایلند سبب شد که ۶۰ تا ۸۰ درصد از حجم ماهی های صیدی که قوت لایموت مردم بود کاسته شود و ۵۰ نوع ماهی و درآمد کشاورزان و مزرعه داران نواحی زیر سد از بین برود. در نتیجه هزاران تن از اهالی دهکده ها مجبور به مهاجرت به شهرها برای یافتن شغل شوند. درست مثل حالتی که در دهه ۷۰ در ایران برای مردم کشاورز ساکن در نواحی زیر سد دز پیش آمد و در مواردی حتی با بازکردن دریچه سد و به زیر آب بردن دهکده ها و زمین های کشاورزی آنان را حتی بدون پرداخت غرامت مجبور به مهاجرت کردند.

- با سرمایه گذاری در تولید سوخت فسیلی سبب تولید ۵۰ میلیارد تن اکسید کربن توسط این کشورها شد و حجم گاز اوزن را در جو بالا برد و باعث گسترش پدیده گرمای گلخانه‌ای اتمسفر شد.

- بانک جهانی در فاصله تاسیس اش تا سال ۱۹۹۲، ۸ پروژه جنگل را در جهان به میزان ۳/۲ میلیارد دلار تامین مالی کرد. بعضی از این پروژه ها منجر به جنگل زدایی و تخریب جنگل ها شد. مثل پروژه جنگل کاری در تایلند در سال ۱۹۷۶ که منجر به تخریب حدود نیم میلیون هکتار جنگل و درختان قدیمی کائوچو شد و به دنبالش در سال ۱۹۸۸ به دلیل نبود حفاظ طبیعی جنگلی، در اثر باران سنگین ۱۶ هزار خانه ویران شد و ۱۳۷ هزار دام و ۳۷۱ انسان کشته شدند.

- در سال ۱۹۷۸ بانک با همکاری سازمان ملل (FAO; UNDP) با اعلام هدف بهبود استاندارد زندگی مردم پروژه (Social Forest) را آغاز کرد. واندانا شیوا از شبکه جهان سوم نشان داد که اتفاقاً این کار تاثیر معکوس داشته است. جنگل ها را از زیر کنترل کمون ها در آورد و آن را از ملک مشاع به سرمایه تبدیل کرد که از خارج کنترل می‌شد و به جای محصولات طبیعی آن، منطقه را به منطقه کشت چوب تجاری تبدیل کرد.

- در ژوئن ۲۰۰۰ بانک جهانی یک کمک مالی ۳/۷ میلیارد دلاری به پروژه خط لوله نفت از چاد به کامرون در ساحل آتلانتیک اختصاص داد که در واقع برای خدمت به کنسرن‌های بزرگ نفتی بود. با اجرای این طرح روزانه ۲۰۰۰ گالن نفت از این خط لوله ۶۰۰ مایلی عبور می‌کند. تنها سود دریافتی دولت چاد از این عملیات که باعث آسیب‌های جدی برای محیط زیست شد ۴/۵ میلیون دلار بود که صرف خرید اسلحه از کنسرن های اسلحه شد. فراموش نکنیم که علاوه بر این موارد، ساخت هتل های چند ستاره، مراکز تفریحی و کازینوها و غیره نیز برای آسایش خاطر سرمایه گذاران در سفرهای تجاری در زمره همین سرمایه گذاری ها قرار دارد.

در یک گزارش بانک جهانی در میانه سال ۱۹۹۲ توسط ویلی واپن هابس آمده که حدود ۱۸۰۰ پروژه جاری بانک جهانی در ۱۳ کشور مجموعاً ۱۳۸ میلیارد دلار قرض ایجاد کرده است. در سال ۱۹۹۱ معلوم شد که حدود یک سوم پروژه ها اشتباه بوده است.

در زمینه آب ۴۳٪ پروژه ها مشکلات اساسی داشت و ۴۲٪ پروژه های مربوط به کشاورزی بیشترین مشکلات را در آفریقا داشت. در دو کشور آمریکای لاتین اشکال ۵۰٪ بود. این یک گزارش ۴۰۰ صفحه ای بود.

بانک جهانی و آمریکای لاتین

می گویند اگر بدهی های آمریکای لاتین را به بانک جهانی به صورت یک دلاری کنار هم بچینیم ۱۸۰ بار از فاصله زمین تا ماه بیشتر می شود. دارایی های طبیعی ملل غیراروپایی به جای کمک به آن ها برای رشد و تکامل به زمینه استعمار و استثمار و غارت تبدیل شد و برای مردمش فقر، دربه دری و بی هویتی به ارمغان آورده و می آورد. به طور مثال، طلا و نقره قاره آمریکا با کشف کریستف کلمب با خود استعمار را به همراه آورد و در فاصله ۶۰ سال بعد از این به اصطلاح کشف، مردم بومی آن با نسل کشی، کشتار و نابودی فیزیکی و فرهنگی مواجه شدند. هویت شان به ویژه در مورد تمدن از تک به هویت اسپانیایی تبدیل شد. از ۳۰۰ هزار جمعیت پایتخت از تک تنها تعداد کمی زنده ماندند. در سال ۱۷۷۸ قاره آمریکا با بزرگ ترین موج انقلابی تا آن زمان مواجه شد که سبب لغو بردگی، کار اجباری و مالیات بر مردم بومی شد. در همه کشورهای آمریکای لاتین جنبش های آزادی بخش به راه افتاد: مکزیک، آمریکای جنوبی (بولیوار). در این جا قصد بررسی این جنبش ها را ندارم.

در ۱۸۲۴ نیروهای بولیواری به اسپانیایی ها حمله بردند و آن ها را بیرون کردند. اما بعد پای انگلیس و سپس آمریکا به آن جا باز شد.

در ۱۸۴۵ آمریکا، مکزیک و کالیفرنیا را تصرف کرد. سپس کلرادو و آریزونا، نیومکزیکو، نوادا و نیمی از سرزمین آرژانتین را گرفت. بعد از عملیات نابود سازی نظامی که تحریف آن را در فیلم های هالیوودی با قسی القلب و خونریز نشان دادن سرخ پوستان دیده ایم، نوبت کنسرن ها و بانک های آمریکایی و سپس بانک جهانی و صندوق بین المللی پول فرا رسید. عملیات آنها از مکزیک آغاز شد و به شیلی، آرژانتین، هندوراس، نیکاراگوا، دومینیکن، هائیتی و کوبا و... رسید. از طلا و نقره آغاز شد، و به نفت و گاز و شکر و قهوه و موز و مس و جنگل و رودخانه و بردگی مدرن زنان راه برد.

بحران بدهی ها

از تابستان ۱۹۸۲ مسئله بحران بدهی ها سرزبان ها افتاد. بزرگ ترین بدهکاران عبارت بودند از: مکزیک، برزیل، آرژانتین، شیلی و ونزوئلا که ۳۶٪ کل بدهی های خارجی را دارا بودند که به همراه بولیوی، کلمبیا، کاستاریکا، ساحل عاج، اکوادور، جامائیکا، مراکش، نیجریه، پرو، فیلیپین، اوروگوئه و یوگوسلاوی ۵۰٪ بدهی را داشتند. در کل حدود ۴۰ کشور جهان چنان به دامن فقر افتادند که دیگر نمی توانستند بدهی ها را بازپرداخت کنند. طبق آمار بانک جهانی بدهی این کشورها در سال ۱۹۸۶ برابر با ۱۰۱۰ میلیارد دلار بود. در سال ۱۹۹۰ به ۱۳۰۰ میلیارد دلار رسید و در سال ۲۰۰۰ به حدود ۲۱۰۰ میلیارد افزایش یافت و سپس به ۲۵۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ رسیده است. بی گمان، در فاصله ۴ سال گذشته این بدهی ها باید باز هم ترقی کرده باشد، تنها رشد و ترقی ای که در این کشورها مشهود است و به همراه خود رشد و ترقی فقر و فاقه را نیز سبب می شود!!.

از دهه ۱۹۷۰ مقدار بدهی ها ده برابر شده بود. باید گفت که در حقیقت این کشورها تا این زمان چندین برابر وام های دریافتی را پرداخته بودند اما هنوز بدهکار بودند. در سال های ۸۱ - ۱۹۸۰ نرخ بهره بسیار بالا رفت و هزینه خدمات یا کارمزد خود به تنهایی در نیمه اول دهه ۷۰ سالانه به ۴۰ میلیارد دلار رسید. علاوه بر آن باید بهره هم پرداخت می شد. کشورهای آمریکای لاتین از ۱۹۸۳ اغلب از ۶۰ تا ۱۰۰٪ درآمد صادراتی شان را و ۶ تا ۱۰٪ تولید ناخالص ملی شان را برای بازپرداخت بدهی می پردازند. از آغاز بحران بدهی ها، سالانه ۱۲۰ تا ۷۰۰ میلیارد دلار از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند غرب جاری می شود. شمال با فقر جنوب تغذیه و پروار می شود.

در سال ۱۹۶۹ صادرات تولیدات ساخته و نیمه ساخته مراکز صنعتی سه چهارم حجم کل صادرات را در بر داشت. نیمی از کشورهای درحال رشد بیش از ۵۰٪ ارزش صادرات شان را یک ماده خام تامین می کرد. این حاصل تقسیم کار جهانی بود. همه جهان می باید در خدمت صنایع غرب قرار می گرفت. صنایعی که راه رشدشان را پول های حاصل از تجارت برده، استعمار مستقیم و کشفیات مذکور فراهم آورده بود و تکامل آن و حفظ و بقای آن نیاز به سیاستی جهان گستر و جهان خوار داشت.

از دهه ۱۹۷۰ مرحله جدیدی از تکامل سرمایه داری آغاز شد. کنسرن ها با هم ادغام شدند. در این سال ها بهره وام ها بسیار بالا رفت. بحران بازپرداخت در ۱۹۸۲ با راه حل بدتری دنبال شد. به کشورهای مقروض وام های جدیدی داده شد تا وام و بهره قبلی را دوباره زمان بندی و پرداخت کنند!!

در ۱۹۸۳ کشورهای غیرنفتی جهان سوم اعتبارات جدیدی به مقدار ۵۷ میلیارد دلار از بانک جهانی دریافت کردند.

اما آن ها ۵۹ میلیارد بهره پرداختند. در ۱۹۸۴ در اعتراضات مردمی علیه افزایش قیمت ها که به خاطر سیاست های قطع سوبسید دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در تونس، مراکش، بولیوی و جمهوری دومینیکن انجام شد ۳۵ نفر کشته شدند. این قروض در سال ۱۹۸۸ به ۱۲۰۰ میلیارد دلار رسید. در این سال ۱۰۰ میلیون فقط به بهره ها افزوده شد. در سال ۱۹۸۷ بازپرداخت بدهی در بعضی از کشورهای آمریکای لاتین از ۲۲/۲٪ به بیش از ۴۰٪ صادرات آن ها رسید و ۴۵۰ میلیارد دلار را از کشورهای مقروض به جای این که برای مردم این کشورها کار و درمان و آموزش و بهداشت فراهم آورد، روانه کیسه سرمایه داران کرد. در جدول زیر خواهیم دید که چه نسبتی بین بدهی ها و بهره پرداختی وجود دارد. چنان که خواهیم دید میزان بهره پرداختی این گروه از کشورها از ۴۰٪ بدهی شروع می شود و در سال ۸۴ به ۶۱ درصد کل بدهی می رسد. با وجود این اصل بدهی سر جای خود باقی می ماند.

مقدار بدهی ها و بهره پرداختی توسط کشورهای بدهکار به میلیارد دلار آمریکا

سال مالی	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴
میزان بدهی	۴۰/۳	۵۴/۵	۸۷/۹	۱۱۳/۷	۱۲۴	۱۱۴/۶	۱۲۲/۶
بهره پرداختی	۱۵/۱	۲۱/۴	۴۶/۶	۶۳/۹	۷۱/۶	۶۷/۴	۷۵

در کنفرانس UNCTAD (کنفرانس سازمان ملل در باره تجارت و توسعه) تصمیم گرفته شد که ۳۰۰ میلیارد دلار بدهی ۱۵ کشور را به آن ها ببخشند. ازین ۳۰۰ میلیارد تنها ۹۰ میلیارد اصل بدهی و بقیه بهره وام ها بود. با دقت در این رابطه متوجه می شویم که اصل وام ها در حقیقت تنها ۳۰ درصد بدهکاری ها و ۷۰ درصد بقیه را بهره و کارمزد تشکیل می دهد یعنی بازده سرمایه برای صاحبان آن به طور ناخالص ۷۰٪ است چیزی که در تاریخ اقتصاد جهان همتایی ندارد و می شود حتی فقر و فلاکت جهانی را تنها با آن توضیح داد.

بدهی های آمریکای لاتین در ۱۹۸۹ به ۴۰۰ میلیارد دلار رسید. این کشورها سالانه ۴۰ میلیارد برای بهره وام ها می پردازند. بهره های بالا و ناتوانی در بازپرداخت سبب شده که سالانه ۲۰ میلیارد دلار بر بدهی ها افزوده شود، که برابر با ۵٪ کل بدهی هاست. اگر این مقدار را ثابت فرض کنیم، در صورتی که گرفتن وام جدیدی را برای بازپرداخت بدهی ها به آنان تحمیل نکرده باشند، از آن زمان تا کنون باید مبلغ ۳۴۰ میلیارد دلار دیگر تنها به خاطر بهره به قروض آن ها افزوده شده باشد. اکنون به طور نمونه نگاهی به وضعیت زندگی مردم در بعضی از این کشورها می اندازیم تا نتیجه سیاست های فقرزدایی بانک جهانی را آشکارا ببینیم :

در آمریکای لاتین ۷۴ کودک از هر ۱۰۰ کودک به دلیل فقر مجبور به ترک مدرسه می شوند. در اروگوئه ۳۱٪ کل کودکان دچار فقر غذایی هستند، ۵۰۰ هزار نفر از ۳ میلیون جمعیت آن یعنی یک ششم کل جمعیت به بهداشت و بیمه دسترسی ندارند. از هر ۱۰۰ روستایی ۳۰ نفر بیکارند و سرانه بدهی به بانک های بین المللی برای هر کودکی که متولد می شود برابر است با ۲۳۰۰ دلار. بدهی خارجی اروگوئه از ۵۰۰ میلیون دلار در میانه دهه ۷۰ به یک میلیارد رسید و سپس در ۱۹۸۰ به ۲ میلیارد و در ۱۹۸۸ به ۵/۷۳۵ میلیارد دلار رسید. یعنی در فاصله نزدیک به دودهه ۱۱ برابر شد.

- آرژانتین بزرگ ترین نمونه برای شکست پروژه های بانک جهانی است، گرچه از نظر بانک جهانی به عنوان نمونه موفق در لیست موفقیت های طرح ریزی شده توسط سیاست های بانک جهانی معرفی می شود و دلیل آن تنها به خاطر

موفقیت در امر خصوصی سازی هاست. اوایل دهه ۹۰ دولت بازار مالی و تجارت را آزاد کرد و سرویس های عمومی را خصوصی نمود و ارز خود را به دلار وابسته کرد. با افزایش ارزش دلار در میانه دهه ۹۰، آرژانتین در صادرات قدرت رقابت را از دست داد، چون کالاهای صادراتی اش گران تمام می شد. در نتیجه بیکاری افزایش یافت. وضع مردم فقیر و اقشار میانی بدتر شد. بانک آرژانتین به خارجی ها فروخته شد. تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۲، ۱۱٪ کاهش یافت. یک پنجم نیروی کار بیکار شد. هزاران تن از قشر متوسط بورژوازی دارایی شان را از دست دادند و به فقر و فلاکت افتادند. پیشنهاد صندوق برای مبارزه با این وضعیت چنین بود: قطع بیشتر کمک های عمومی!! شبیه این سیاست در جمهوری اسلامی ایران در زمان دولت میرحسین موسوی به اجرا در آمد.

آرژانتین برای هر دلار بین ۳۷-۳۳ دلار، برزیل بین ۴۰-۳۷، شیلی بین ۵۳-۵۰، اکوادور بین ۳۴-۳۱ و مکزیک ۵۰ دلار پس می دهد. یعنی هر دلار قرض داده شده توسط بانک جهانی به ۳۱ تا ۵۰ دلار تبدیل می شود. بدهی های شیلی از ۲۲ میلیون دلار به ۱/۵ میلیارد دلار رسیده است. اکنون مقروض ترین کشورهای آمریکای لاتین عبارتند از: بولیوی، گویانا، هندوراس و نیکاراگوئه که مجموع بدهی آن ها ۱۷ میلیارد دلار است. در فاصله ۸۲ - ۱۹۸۰ برزیل حدود ۳۰۰ میلیون دلار قرض کرده بود و در ۱۹۸۴ مجموعه قرض هایش به حدود ۹۵۰ میلیون دلار رسید. حال مطلب را با شعار صفحه اول سایت بانک جهانی پایان می دهیم تاخواننده خود درباره درستی و نادرستی آن قضاوت کند: " بانک جهانی برای ایجاد جهانی عاری از فقر فعالیت می کند".

فریده ثابتی- ژوئیه ۲۰۰۸

* تاکید بر کلمات مقاصد دیگر از من است (ف.ب).

منابع:

- سایت اینترنتی بانک جهانی،
- Die internationale Verschuldung - Die Dritte Welt und das transnationale Bankensystem Suhrkamp SV 1985
- Field Guide to the Global Economy - Sarah Anderson and John Cavanagh With Thea Lee 2005
- Gegen IWF und Weltbank - Beitraege vom Internationalen Gegenkongress der IMF/Weltbank Kampagne 1989
- Schuldenkrise und Armut in der Dritten Welt - Ullrich H. Lasser, Karl Ernst Wendt ۱۹۸۸
- Sprudelnde Gewinne? - Transnationale Konzerne im Wassersektor und die Rolle des GATS Deckwirth, Christina Weed 2004
- The IMF, The World Bank and the African Debt - Volume 1 The Economic Impact 1991 Zed Books Ltd
- The IMF, The World Bank and the African Debt - Volume 2 The Social and Political Impact 1991 Zed Books Ltd
- Word Bank in Historical perspective - by Girish Mishr